

از مرحوم آیت‌الله محمد حسین بهجتی اردکانی (شفق) (امام جمعه فقید اردکان و شاعر شهیر، دو مصاحبه منتشر نشده باقی مانده که یکی در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۷۹ و دیگری در تاریخ ۱/۸/۱۳۸۱ برگزار شده است. ایشان در این دو مصاحبه مفصلا به سوابق تحصیلی و معنوی و مبارزاتی خودو حلقه اخوان دینی و حوزوی‌شان و خصوصا مرحوم آیت‌الله محمد تقی مصباح‌یزدی پرداخته‌اند. متقابلا، در مرحوم آیت‌الله محمد تقی مصباح‌یزدی نیز مصاحبه‌ای منتشر نشده در خصوص مرحوم آیت‌الله بهجتی اردکانی وجود داشت. دو مصاحبه مرحوم آیت‌الله بهجتی اردکانی را در متن یک‌تجمع کرده‌و مصاحبه مرحوم استاد علامه مصباح یزدی را هم همراه آن به چاپ رسانده‌ایم که از نظر می گذارند.

۱۱۱

با تشکر از امام جمعه محترم اردکان حضرت حجت الاسلام والمسلمین بهجتی از اینکه پاسخگوی ما در این مصاحبه علمی و فرهنگی با بخش‌های سیاسی، اجتماعی و عرفانی بودید و بیانگر حالاتی از حضرت استاد مصباح، با توجه به سابقه طولانی دوستی شما با ایشان و عقد اخوتی که باهم بستید، از حدود پنجاه سال پیش، قطعاً شما مسائل زیادی را درباره حضرت استاد می دانید. ما سوالات زیادی را تنظیم کرده‌ایم ولی علاقه داریم به قسمت‌هایی که خودتان بیشتر تمایل دارید، بپردازیم. اولین سوال ما این است که از چه زمانی وارد حوزه علمیه قم شدید و کیفیت آشنایی شما با استاد چگونه بوده است؟

ضمن آرزوی موفقیت برای شما و همه عزیزانی که درمورد افراد مخلص و خالصی چون این دانشمند گرامی حضرت آیت‌الله مصباح‌حفظه‌الله تعالی مطالبی جمع‌آوری می‌کنید، باید بگویم سال‌ورودی بنده‌ای ادامه تحصیل در قم اواخر ۱۳۳۰ بود. درحقیقت شروع تحصیلات خود را باید از سال ۱۳۳۱ حساب کنم. لکن آشنایی ما می‌کشد به پیش از هجرت دوم بنده. سه سال درس طلبگی را در اردکان ادامه دادم و در همانجا اولین ملاقات و دیدار بین من و آیت‌الله مصباح شکل گرفت و جریان آن این بود که آیت‌الله مصباح کوچک بودند بین طلاب یزد و مشهور، بنده هم کوچک‌ترین طلبه اردکان بودم و بین طلاب اردکان شهرتی داشتم از نظر حافظه و استعداد و پیشرفت. آیت‌الله خالصی‌اده که آن وقت‌ها به یزد تبعید شده و مورد غضب دستگاه سلطنتی و رژیم منحوس شاهنشاهی قرار داشتند-لکن آن‌ها حرف و چیرفهم و برپماط‌لعمای بودند- یک سفر آمدند برای دیدار علمی اردکان. در دو روز و درشان ایشان به مدرسه علمیه اردکان آمدند. آن زمان من طلبه کوچکی بودم. دیدم که یک طلبه‌نورانی با پیشانی بلند هم همراه ایشان هست که هم‌سن و سال خودم به‌نظر می‌رسید. اتفاقا هم‌سن و سال هم هستیم،ایشان متولد ۱۳۱۳ هستند،بنده هم متولد۱۳۱۳. تشریف‌آوردند به مدرسه علمیه. در مدرسه طلبه‌ها به آیت‌الله خالصی‌زاده گفتند خیرمقدم. ایشان سوال کردند که منزل عالم درچه یک شهر کجاست؟ آن وقت‌ها بیشتر آیت‌الله حاج‌ملا محمد حائری مطرح بودند. آیت‌الله خاتمی هم تدریس می‌کردند اما در درجه اول اهمیت آن زمان آیت‌الله حائری بود. طلاب ایشان را راهنمایی کردند به منزل آیت‌الله حاج‌ملا محمد حائری، ما طلبه‌ها هم رفتیم، البته اتاق آقای حائری از طلاب معموم و بزرگان شهر پر شد. همراه آیت‌الله خالصی هم چند نفر بودند، دیگر جانیود. ما طلبه‌های کوچک در حیاط نشسته بودیم. بعد ایشان مطرح کرد که طلاب شما به من خیرمقدم گفتند، حالا می‌خواهم درمورد تجزیه و ترکیب، طلبه‌های بزرگ ما که از ترکیب جملات ساده‌ای مثل این، شآن‌شان اجمل است اما فالان، محمدحسین، شما بیا اینجا. بنده رفتم داخل نشستم چون جانیود دیگر، وسط مجلس نشستم. آیت‌الله خالصی‌زاده گفتند این خیرمقدم از نظر تجزیه و ترکیب چه می‌شود؟ کاملاً گفتم و بیان کردم آن مطلب را به‌خصوص که در بدایه هم که خوانده بودیم چیزی وقت‌نگذشته بود. در مثال‌ها این خیرمقدم ذکر شده در باب مفعول مطلق. آن چنان که بسیار ایشان خوش‌شان آمد. بعد از لحظه‌ای آیت‌الله خالصی‌زاده گفتند که من هم یک فرد فعل از طلاب یزد آوردم، یک ترکیب دیگر می‌گویم این را ترکیب کنید. خودشان گفتند که جمله‌ای است از مولای علی (ع) که فرمودند: [لن تدل بالقدو و لمقارنه الضد]و این دو نحو خوانده می‌شود یکی با رفع الشُّدْ بالقدو و لمقارنه الضد، یکی با نصب الشُّدْ بالقدو و لمقارنه الضد، اول به من گفتند شما بیان کنید که چیست؟ من عرض کردم چون هیچ آشنایی با کلمات ندارم قد و ر نمی‌دانم چیست، چنان‌که یک قدری کلمات را توضیح بدهید. مرحوم آیت‌الله حائری که استاد بزرگ‌مان بود گفت که قد یعنی کمربند، کمربند بستن. آیت‌الله خاتمی به صورت یک مصرع شعر همان که حافظ می‌گوید را می‌گوید؛ دوست را صحبت ناخنس عداپی است الیم. معنی‌اش این است خب خودم هم همین که قد را فهمیدم بالاخره کمی فکر کردم و گفتم که اشد بالقد مبتدا است و جبرش خبر بوده، حذف شده و لمقارنه الضد هم عطف است برای آن، تا این را گفتم البته دیگر فرصت ندادند که وجه‌نصبش را بگویم. آیت‌الله خالصی‌زاده رو کردند به آیت‌الله مصباح و گفتند خب فالاتی یک وجهش را گفتند، یک وجهش را هم شما بگویید. آیت‌الله مصباح هم با اندکی تأمل فرمودند الشد بالقد مفعول، یعنی این فعل محذوف فعل محذوفش را هم به‌نظم اِختار باشد. یعنی اِختار الشد بالقد و لمقارنه الضد اختیار می‌کنم کمربستن و تنها نشستن را ولی اختیار نمی‌کنم مقارنه الضد را. این آغاز رفاقت ماست با ایشان. در این مجلس بحث شد که درحقیقت به صورت مسایفه بود و بمحذله هردو هم جواب آیت‌الله خالصی‌زاده را دادیم.

این جلسه گذشت و من همچنان به ایشان علاقه‌مندم تا بنده تحصیلاتم رو به اتمام بود و یکی دو سال بعد رفتی یزد. یک‌سال هم در یزد بودم. وقتی در یزد بودیم دیگر رفاقت ما با ایشان بسیار جدی شد و دوستانی بودیم که در اثر رفاقت شدید و نزدیک بودن (فرد فکری‌مان به همدیگر یک عقد اخوتی بین ما ایجاد شد. هفت تن بودیم که با همدیگر پیمان برادری بستیم؛ با همان شرایطی که در روایات وارد شده و این پیمان مودت و اخوت همچنان بین ما و جناب آیت‌الله مصباح باقی است. افرادی هم که در آن جلسه بودند در نظر ما هستند و این دیگر باعث شد که یک دفترچه یادداشتی هم با‌خط‌خوب آقای عمید داشته باشیم و انشاء آیت‌الله مصباح نوشته شد. دفترچه‌ای کوچک با مقدار زیادی از روایات درباره حب فی الله و بغض فی الله جمع‌آوری شده بود. به‌وسیله آیت‌الله مصباح تقسیم شد بین این هفت نفر که هنوز هم شاید دفترش را در داشته باشیم. رفاقت اولیه ما آنجا شروع شد با این‌ها. اول در اردکان که ایشان تشریف آوردند بعد بنده رفتم یزد و یک‌سال بیشتر در یزد نماندم. بعد از یک‌سال آمدم به قم. قم که آمدیم دیگر خدمت ایشان بیشتر می‌رسیدیم به‌خصوص وقتی که واجد شرایطی شدم که توانستم در مدرسه حجتیه باشم. مدرسه حجتیه تازه ساخته شده بود و زیرنظر مبارک مرحوم آیت‌الله حجت بود و شرایط

خاصی داشت، ازجمله اینکه دو ثلث باید فارس باشد، یک ثلث ترک. ترک‌زبان باشند ازجمله شرایط این بود که کسی که می‌خواهد وارد مدرسه بشود حتما باید ۲۰ سال داشته باشد، شرط دیگر این بود که معمم باشد. شرط دیگر این بود که رسایل مکاسب یا بالاتر بخواند. بنده همه شرایط را داشتم الا اینکه شرط سنی در من نبود. اوایل ورود به سال ۲۰ بود که دیگر با سفارش اکید مرحوم آیت‌الله حاج‌آقا مرتضی حائری بالاخره یک کمی چشم‌پوشی کردند و من را راه دادند آنجا. آنجا که آمدمیم حضرت آیت‌الله مصباح هم بودند. ما در حجره شماره ۱۰۰ در مدرسه حجتیه هم حجره بودیم با آیت‌الله امیرزاد حسین نوری همدانی که برهه‌ای کوتاه بود اما اخوی محترم‌شان که خطیب بزرگوار و نویسنده و خوش‌خط بودند و هنرمند من حجت‌الاسلام والمسلمین آقامیرزا حسین آقای نوری همدانی سالیان درازی را ما هم حجره بود و تا قبل از ازدواج با هم بودیم. جناب آیت‌الله مصباح و دوستان دیگر آن‌ها هم در آن مدرسه بودند که حالا اسم آن دوستان را در این شرایط نمی‌شود بگویم، مفصل هم هست. درآن مدرسه آشنا شدیم با بسیاری از مسائلی که در پیشمرمدا ما خیلی اثر داشت؛ با راهنمایی‌های جناب آیت‌الله مصباح و بعضی از دوستان دیگر مثل آقای شیخ عبدالمجید رشیدیور که از نویسندگان مکتب اسلام بودند و الان در تهران و ظاهراً در آموزش و پرورش مشغول هستند. آقای شیخ‌علی آقای پهلوانی که از بزرگان سیر و سلوک و عشق به خداست، در مدرسه بودند با ما و آیت‌الله مصباح بسیار مأثوس بودند، بسیار بسیار زیاد. در این مدرسه بود که ما همه به کارهای علمی‌مان خیلی دلگرم بودیم و زیاد می‌رسیدیم و به کارهای دیگر مثل جلساتی که آن وقت بودند مثل جلسه شب‌های جمعه منزل آیت‌الله‌سیدحسین فاطمی قمی و همچنین آیت‌الله شیخ عباس تهرانی بودند که استاد اخلاقی بودند. مرحوم آقا شیخ عباس صبح‌های جمعه در مدرسه حجتیه ضمن برگزاری دعای کمیل سخنان و بیانات بسیار نافذی داشتند. همه پای این جلسه‌ها می‌رفتیم. جناب آیت‌الله مصباح و بنده و حضرت آیت‌الله مسعود که از رفقای بسیار گرم و صمیمی همدیگر بودیم، ما چند نفر هرا می‌رفتیم با هم بودیم.

آشنایی با علامه طباطبایی هم از این طریق حاصل شد. البته بعد یکی دو سال که بنده آنجا درس اسفار ایشان را یک مقداری رفتم، منتها [طبله] خیلی باید زودتر [می‌]رفت برای درس ایشان، دو ساعت قبل باید می‌رفتیم جا بگیریم در مسجد سلماسی تا بتوانیم در صف نزدیک باشیم. ناچار بسیاری از مطالعات و مباحثات‌مان وقتی همان مسجد سلماسی بود، در عین حال صدای مرحوم علامه طباطبایی خیلی نرم و آهسته بود و این بود من یک مقداری اسفار خدمت ایشان خواندم و دیگر دنبال نکرده ولی برادر عزیزمان جناب آیت‌الله مصباح همیشه دنبال کرد. عرض کنم غیر از آشنایی استفاده از دروس ایشان از درس تفسیر ایشان هم اول بار در مدرسه حجتیه هفته‌ای یک روز تعطیل، یک درس تفسیر را می‌فرمودند، بعد دیگر بیشتر شد. آیت‌الله مصباح حضور داشتند و می‌رفتند و بعد در بسیاری از مسائل دیگر مسائل فلسفی با مسائل عرفانی استفاده‌های ایشان از آیت‌الله علامه طباطبایی زیاد شد و مکرر می‌فرمودند که فالانی ما در عمر خودمان دنبال یک فرد مهذب متقی که هم فقیه باشد، هم به فلسفه اسلام آشنا باشد، هم به عرفان آشنا باشد و خلاصه جامع باشد، دنبال هم‌چو می‌گردیم که مورد وثوق باشد، مورد اطمینان باشد و بمحذله ما این گوه‌ر گرانبها و کمیاب را پیدا کردیم و این وجود علامه طباطبایی است. ایشان ما را تشویق می‌کردند منتها ما مسائل دیگری داشتیم و فرصت‌ها و چیزهای دیگری که قدری باعث شد کمتر بتوانیم از علامه طباطبایی استفاده کنیم. اما ایشان استفاده می‌کردند. مدرسه حجتیه باعث شد آشنایی‌های زیادی با عزیزانی پیدا بکنیم، هم ایشان، هم من از جمله در همان مدرسه آشنایی با شهید باهنر پیدا کردیم. او از طلاب مدرسه بود و با آقای شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی آشنایی پیدا کردیم که بنده چند سال با آقای حاج شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی حفظه‌الله تعالی هم بحث بودیم. با آیت‌الله العظمی حضرت خاتمه‌ای مقام معظم رهبری دامت‌عظمته و مدظله در آن مدرسه آشنایی پیدا کردیم. خیال می‌کنم سال ۱۳۳۷ بود که آقای خاتمه‌ای از مشهد آمدند، چند سال از ما دوتر آمدند، سن‌شان هم از بنده و جناب آیت‌الله مصباح کمتر است. ایشان متولد ۱۳۱۸ هستند، من و جناب آیت‌الله مصباح متولد ۱۳۱۳ هستیم. رفت و شد ما در این مدرسه بسیار بود حتی درسال‌های اول ازدواج هم باز رفت و شدمان و مباحثات‌مان در این مدرسه حجتیه بود. این بود که با ایشان هم آشنا شدیم و شاید پنج، شش سال هم با ایشان هم بحث بودیم. بنده درمورد فقه امام و اصول امام با ایشان بحث می‌کردیم. جلسه سفره‌نوی بود؛ بنده بودم، آقای آیت‌الله سیدمحمد خاتمه‌ای اخوی بزرگ ایشان، آیت‌الله العظمی جناب آقای خاتمه‌ای مقام معظم رهبری بودند، لکن بیشتر دو نفر بودیم، چون آیت‌الله آقا سیدمحمد خاتمه‌ای آن وقت دانشگاه می‌رفتند.

درهرحال این مقدمه آشنایی ما و ابتدای شروع آشنایی و ارادت بنده و رسیدن در مرحله دوستی بسیار نزدیک ما با جناب آیت‌الله مصباح بود. بعد از اینکه با حضرت ایشان آشنا شدیم حتی پس از ازدواج که تقریباً همه در حدود یک سال عقب‌تر دوتر، زودتر یا نزدیک‌تر ازدواج کردیم و از مدرسه به خانه منتقل شدیم همچنان این رفت‌وآمد دوستانه بین این

اندیشه

مصاحبه منتشر نشده از مرحوم آیت الله بهجتی اردکانی راجع به مرحوم آیت الله مصباح یزدی

خاطراتی از رفیق معنوی



بناشد. در هر حال این مسائل تا اینجاها کشید و بعد از ازدواج هم به‌خاطر شدت رفاقتی که داشتیم برای رفع سنگینی‌ها جلساتی داشتیم که توی آن جلسات همین برادران عزیز که عرض کردم و بسیاری از وقت‌ها هم مرحوم آقا سیدصادق شمس که ایشان هم آدم با حالی بود و آقا شیخ محمدعلی آخوندزاده رحمت‌الله علیهما این دو تا بزرگوار هم بودند در جلسات ما. آن‌ها هم اهل سوز و گداز بودند. اهل شوق به خدا بودند بنده که در حقیقت خودم از همه بیچاره‌تر بودم ولی به امید اینکه به قول شاعر احب الصالحین و لست منهم/ لعل الله برزقی الصلاح، به این امید دنبال آقایان بودم. درهرحال این جلسات ما ادامه داشت. از جلسات منظمی که در این وقت‌ها داشتیم یک جلسه هفتگی بود که هر هفته در منزل یکی از برادران عزیز- که اسم برده شد- برگزار می‌شد. جلسه خانوادگی هم بود. عیال‌های ما به یک اتاق جدا می‌رفتند ما برادرها هم در یک جای دیگر جدا بودیم و این جلسه هم مدت‌ها ادامه داشت. سفرهایی در خدمت جناب آیت‌الله مصباح در همان ایام بودیم که همه این‌ها ناشی از این بود که مصمیمت بین من و ایشان و دوستان هم‌تراز ایشان بسیار جدی بود مثل رفتن به وشوه که تابستان با همدیگر وشوه رفتیم. درآن سفر البته غیر از رفقای آیت‌الله ابجدلی اصفهانی- که آن وقت از فحول شاگردان آیت‌الله العظمی روبرجری بود- هم در این سفر همراه ما بود. مدتی آنجا ماندیم که خوب روزها و شب‌ها بسیار خوشی بود. حالاتی داشتند دوستان عزیز که حالا شاید وقت و مجالی نباشد که عرض کنم. غرض این‌که این رفاقت ما تا این حد بود که بمحذله این افتخار برای من باقی مانده و هنوز هم این افتخار نصیب من هست که خدمت جناب آیت‌الله مصباح عرض کردم فخرم پس اینکه نیستم از یاد رفتگان/ انقشم نشسته در دل آیین‌واره تو. امیدواریم که به برکت دعای این دوستان حال ما هم بهتر بشود. این مسأله آشنایی ماست. البته حالا بعد مسائل دیگر شرکت در درس امام مسائل مبارزاتی آن‌ها هر کدام سوال فرمایید و حالی باشد یک مقداری من خدمت‌تان عرض می‌کنم.

این سوال به ذهن آمد که ما شنیدیم که حضرت استاد مصباح در دوران طلبگی‌شان اهل سیر و سلوک و تهجد و اینها بودند با توجه به آشنایی که با حضرت حجت الاسلام آقای شیخ علی پهلوانی داشتند و ارتباطی که با حضرت آیت‌الله بهجت داشتند و اینها کمتر کسی در رابطه با حالات عرفانی و سیر و سلوک ایشان برای ما مطلبی بیان کرده است. اگر چنانچه ممکن است با توجه به آن سابقه طولانی که خود حضرتعالی هم اهل این معنا و اهل سیر سلوک بوده‌اید، آقای بهجتی: استغفرالله، اگر ممکن است در این رابطه مطلبی بفرمایید. حقیقت کار، شروع و ورود در این راه‌های نورانی از همان ابتدایی بود که با علامه طباطبایی بزرگوار آشنایی حاصل شد. علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه غیر از درس عمومی، شاگردانی را که اهل حال و اهل صفای نفس و اهل درک و اندیشه قوی بودند، جدا کرده بود برای آن‌ها هفته‌ای یک‌بار یک جلسه خصوصی داشتند که جزء آن افراد، حضرت آیت‌الله مصباح بودند. و باز آن جور که منظر می‌آید در بین این افرادی که در جلسه خصوصی شرکت می‌کردند باز تخنکیانی بودند که گاه‌گاه علامه طباطبایی به‌مورت محرمانه بعضی مسائلی که -از نظر علمی و عرفانی- خیلی عمیق بود، فقط با آن‌ها در میان می‌گذاشت. در جلسه اخص دیگری که از این جلسه خاص [هم] اخص بود، باز حضرت آیت‌الله مصباح در آن حرانات بودند. حضرت آیت‌الله مصباح از همان لحظه که از این افراد قوی را با استادشان علامه طباطبایی برقرار کردند ما بسیار این مسائل را می‌دیدیم. از ایشان در حالات‌شان می‌دیدیم، امید است که از نقل بعضی چیزها ایشان رضایت داشته باشند. و امید است که من حافظه‌ام یاری بکند بتوانم دقیق به‌صورت یک امانت خدمت‌شما عرض کنم. از آن وقتی که این حالات را داشتند، خیلی از وقت‌ها ما می‌دیدیم که ایشان صبح ساعت‌ها چشم مبارک‌شان قرمز قرمز بود از بس گریه کرده بودند، از بس در تهجد به گواه خدا نایده بودند، از بس سجده‌های طولانی داشتند. که آن سجده‌های طولانی باعث آن قرمزی چشم می‌شد. این حالات در ایشان خیلی ادامه داشت. راستی در دل شب درگاه ددار خوش است/ از دل گفتن و نالیدن بسیار خوش است/ دل شب گریه بر دوست چه لذت دارد/ خانه دوست تهی از همه اغیار خوش است. حتی در سفرهایی که با هم بودیم عرض کردم که در رفتن به جمرکان و برگشتن چه در سفرهای جای دیگر ما می‌دیدیم که ایشان می‌گوشیدند نمازشان همیشه اول وقت باشد. مآں قدر مقید نبودیم، گاهی خسته بودیم ولی ایشان یک صفای نفس خاصی داشتند که نمی‌گذاشتند نمازهای پنجگانه‌شان از اول وقت تاخیر بیفتد. وانگهی همیشه با وضو می‌دیدیم ایشان را. حتی اگر روزی روز قبل از خواب یک وقتی احتیاج داشتند به قضای حاجتی، چیزی بلافاصله بعدش تجدید وضو می‌کردند و همیشه این حالت را داشتند. آن وقت علاوه بر این مسائل بابتی در مسائل علمی هم خیلی خیلی زیاد کار می‌کردند، مثلاً یک وقت من یاد دارم که حدود هجده تا ماطلع‌الهدوس و بحث داشتند آیت‌الله مصباح، آن چنان که ناچار بودند سه تا مطالعه اساسی را یکی در وقت صبحانه خوردن انجام بدهند، یکی در وقت ناهار خوردن، یکی در وقت شام خوردن. یعنی هم غذا

می‌خوردند هم مطالعه می‌کردند، دیگر فرصت نداشتند و حالات ایشان از سحرخیزی و چیزهای دیگر - که حالا عرض کردم نمی‌دانم رضایتی باشددر حدی که بنده هم می‌دانم و آنچه من می‌دانم مسلم مادن حالات ایشان هست- ایشان این مسائل را داشتند و نتهنها با علامه طباطبایی بلکه با آیت‌الله مرحوم آسید رضای بهاءالدینی که آن وقت می‌گفتم به ایشان آیت‌الله سیدرضا سیدصفی و همچنین با آیت‌الله آسید حسین فاطمی و همچنین و شاید بیشتر از آن دو بزرگوار با آیت‌الله بهجت ارتباط داشتند و سالیان دراز درس مکاسب آیت‌الله بهجت را هم ایشان هم آیت‌الله مسعودی می‌رفتند، البته درس خارج ایشان در منزل خود ایشان بود، در یک جای عمومی نبود، شاگردها هم شاگردهای مخصوصی بودند که اهل صفا بودند و سنگینی با روح آیت‌الله بهجت داشتند؛ این چنین بودند. درس خارج ایشان خیلی نخیه بود اما خیلی تعریف می‌کردند. بنده هم مدت خیلی کمی رفتم، به‌سرعت رد می‌شدند اما برادران عزیزمان جناب آیت‌الله مصباح و آیت‌الله مسعودی سالیان دراز درس ایشان می‌رفتند در نمازهای جماعت‌های ایشان شرکت می‌کردند، معلوم بود چون از حال نماز خواندن‌شان در آن قدیم هم آیت‌الله بهجت گاهی بی‌اختیار گریه می‌افتادند به‌خصوص در خواندن «قل هو الله احد» این حالات خوش محسوس بود، منتها مردم توجه نداشتند. ایشان هم همواره تأثیر زندگی آیت‌الله فکور در نهایت سادگی که از آن زاهدانه‌تر تصورش نمی‌شود، زندگی می‌کردند الان هم همان حالات را دارند. حضرت آیت‌الله بهجت آن زهد و آن تقوا را دارند، آیت‌الله مصباح خودشان شخصا برای من نقل می‌کردند داستانی را که حالا ذکرش بد نیست، امیدواریم که هم آیت‌الله بهجت از این مصاحبه ما ناراضی نشوند هم آیت‌الله مصباح.

آیت‌الله مصباح دارای سه فرزند هستند؛ دو پسر و یک دختر و عیال محترم‌شان هم خواهرزاده آیت‌الله امیرزاد حسین نوری و همچنین برادرزاده ایشان است که از یک مادر دیگری بود و آقایان نوری هم از یک مادر دیگری بودند.

به هرحال این بیت شریف محصول سه س اولاد بود، یکی جناب آشیخ علی‌آقا و دیگری جناب آقای آشیخ حجت‌الله که هم صبیّه محترم ایشان خانم زهرا خانم مصباح که بعدها به ازدواج جناب آقای حجت الاسلام والمسلمین آقای آشیخ‌محمود آقای محمدی عراقی درآمدند که الان ریاست سازمان تبلیغات اسلامی را دارند و مدتی هم نماینده امام بودند در سیاه سالگی خود به‌طور طرف بشود، ممکن هم هست تأخر عمر باقی بماند. فرزند دیگری درس‌های جدیدشان را که به پیمان رسانند آیت‌الله طلبه شدند. بعد از طلبگی هم اعزام شدند برای کانادا، بعد از چندنی آیت‌الله واسطه است. الان هم الحمدلله مشغول افاضه هستند مثل پدر بزرگوارشان. به نیست است که این را هم من نقل کنم؛ ان شاء الله مورد رضایت باشد؛ یخچ محمد و آل محمد. این برادر عزیزمان که حضرت آیت‌الله مسعودی باشد که هم درس بودند با آیت‌الله مصباح و الان تولیت آستانه حضرت معصومه در دست ایشان است، ایشان هم چندی قبل برای من نقل می‌کردند؛ بی‌واسطه است. هر دو نقل بدون واسطه است. آیت‌الله مسعودی گفتند که من فرستاده بودم مهندس‌دانی بازیدار از حرم بکنند، من جمله گنبد طلای حضرت معصومه صلوات‌الله و سلامه علیها را بازرسی کرده بودند و گفته بودند که طلاها کاملاً فرسوده شده، سیاه شده، رنگ‌زده و باید تعویض بشود و من متخیر مانده بودم که این اقدام را بکنم؛ با بکنم؛ اما این نظر که از آن دور کنبد طلای حضرت معصومه متشاقان و علاقه‌مندان را در چشم فروغی ایجاد می‌کند و در دل ناشای می‌آفریند، لازم بود نوعی تحلیل از حضرت. از سوی دیگر دیدم بوجه لازم درآیم چون خیلی خرج می‌برد و این کار هزینه‌اش زیاد است. از سوی دیگر فکر کردم من پیرمرد هستم، خسته هستم، عیال هم ریاض است. از کجا من تمام نکرده مردم بکنند دست به این کار بزنم، نتوانم تمام بکنم، شاید تمام نکرده مردم بکنند دست به این خودم بود، به کسی ابرازش نکرده بودم تا پس از این فکر اولین دیداری که با آیت‌الله بهجت داشتم، وارد شدم، سلام کردم، احوالپرسی کردم، ایشان فرمودند که آقای مسعودی چرا معطلید، گنبد حضرت را طلا کنید، طلائش را عوض کنید، از هزینه آن هم واهمه نداشته باشید؛ هزینه‌آن خدا رami‌رساند. از نظر عمر در فکر نباشید، عمر شما کفاف می‌دهد که این کار خیر را شروع کنید و تمام کنید. بعد ایشان می‌گفتند که من درعین حال خدمت ایشان عرض کردم شما یک مهندس‌ی از طرف خودتان بفرستید بررسی کنید، اگر لازم است من دست به کار بشوم. ایشان یک مهندس‌ی از طرف خودشان فرستادند، بررسی شد، گفتند لازم است. گزارش دادند به آیت‌الله العظمی بهجت، لازم شد. بعد از چندی ایده‌ای را برای آن زدند شروع کردی؟ گفتم نه آقای این کار خیلی سنگینی است، من می‌ترسم، باز این روز گذشت، از مشهد رنگ زدند گفتند آیت‌الله بهجت در مشهد هستند، شما را می‌خواهند آیت‌الله مسعودی گفتند من حرکت کردم قدم مشهد خدمت ایشان رسیدم، گفتند که همین الان باید شروع کنی. کسانی هم اطراف ایشان بودند، از ارادت‌مندان ایشان. فرمودند این‌ها هم حاضرند قلم‌های درشتی کمک بکنند، شما یک حساب در یک بانک باز بکنید، شماره حسابی داشته‌باشید که مخصوص این کار باشد و کار شروع بکنید و آیت‌الله بهجت حالا بالاتر از این هم اجازتی داده بودند که حالا شاید گفتنش لزومی نداشته باشد، در هرحال این مسائل از مردان خدا دور نیست. مردان خدا وقتی توانستند با اوه‌ها و هوس‌ها مبارزه کنند، خوانند کریم‌هم دره‌هایی از حکمت، دره‌هایی از انباشت، عمر شما کفاف می‌دهد که این کار عنایت می‌کند که ما غافلیم از این معانی و دوریم از این معانی. در هرحال حضرت آیت‌الله مصباح در این زمینه‌ای آیت‌الله بهجت خیلی استفاده برده، کم‌اینکه در وقت زنده بودن علامه طباطبایی در مسائل معرفتی از ایشان استفاده برده. آیت‌الله مصباح من گمان کنم بهره‌های معرفتی بیشتر را از علامه طباطبایی گرفت، به‌خاطر اینکه هم به سیر و سلوک و ریاضت‌های شرعی مشغول بود هم از نظر علمی هم کتاب‌های بزرگ علمی را در عرفان و حکمت‌نظری حکمت عملی خدمت علامه طباطبایی آموختند، خوانند وجود ایشان را حفظ کند، به حق محمد و آل محمد و بتوانیم ما از امثال این دانشمندانی که جامع بین فضایل اخلاقی و علوم اسلامی هستند این‌ها استفاده ببریم. امیدوارم که شما هم موفق باشید. خوانند که خاطرات دیگری که از ایشان داریم که خیلی هم می‌شود مخصوصاً در مسائل سیاسی و در مسائل دیگر، باید مومکولش کنیم به وقت دیگری که من هم به‌خاطر غواض قلبی نمی‌توانم زیاد صحبت بکنم. می‌بخشید خدا ان شاء الله عاقبت عمر همه را خیر بکند؛ به حق محمد و آل محمد.